

توسعه بومی، تغییری ضروری و بنیادین

motavaselim@gmail.com

محمود متوسلی

استاد گروه اقتصاد، دانشگاه تهران

... مراد سیف

دانشیار گروه اقتصاد، دانشگاه امام حسین (ع)

msmohajerany@yahoo.com

میرسعید مهاجرانی

استادیار گروه اقتصاد، دانشگاه امام حسین (ع)

(نویسنده مسئول مکاتبات)

پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۱۲

دریافت: ۱۳۹۱/۶/۲۴

چکیده: رویکردهای گوناگونی برای نیل به توسعه وجود دارد و این تنوع رویکرد، بستگی به مبانی فکری و فلسفی هر یک از مکاتب اقتصادی در زمینه تعیین و تعریف مفاهیم، اهداف و شاخص‌های خاص توسعه دارد. این مقاله درصدد بیان مفهوم توسعه اقتصادی و توسعه بومی، به مثابه یک تغییر بنیادین است که ضرورت تحقق توسعه بومی، نقش و اهمیت نهادها در فرآیند تغییر، بنیان‌های اصلی فرآیند تغییر و همچنین الزامات نهادی توسعه بومی با استفاده از روش تحلیل محتوی را بیان می‌دارد. در این راستا، فرآیند تغییر در قالب یک مدل مفهومی برگرفته از نظریات داگلاس نورث ارایه گردید و با توجه به شرایط و مقتضیات بومی، کلیاتی از الزامات نهادی توسعه بومی ایران ذکر شد.

کلیدواژه‌ها: توسعه، توسعه اقتصادی، توسعه بومی، تغییر اقتصادی، نهادها، الزامات نهادی.
طبقه‌بندی JEL: O17, Q56, O1

مقدمه

نیل به مراحل پیشرفت در قلمروهای مختلف اقتصادی همواره از جمله آرمان‌های ملی و مردمی جوامع مختلف و دغدغه‌خاطر رهبران و مدیران کلان کشورها بوده است. وضعیت اقتصاد اغلب کشورهای در حال توسعه به شدت آسیب‌پذیر است. اکثر این کشورها در مورد انتخاب راهبرد مناسب توسعه، سردرگم هستند و بعضی در اتخاذ سیاست‌های توسعه و اجرای برنامه‌ها دچار تضاد و تناقض می‌شوند. معمولاً در این کشورها به دلیل فقدان ثبات سیاسی و تحولات پی‌درپی در درون حکومت و تغییر عقاید سیاسی زمامداران و دولت‌مردان، راهبردهای انتخابی به طور مکرر تغییر می‌یابند یا این‌که ترکیبی از راهبردهای ناسازگار به کار گرفته می‌شود که این به نوبه خود تأثیراتی منفی بر اقتصادشان بر جای می‌گذارد.

در همین راستا، مشاهده می‌شود که کشورهای متعددی، از جمله کشورمان، علی‌رغم تمایل، تلاش و برنامه‌ریزی جهت نیل به توسعه، به موفقیت چندانی دست نیافته است و ذهنیت و استنباطی مکانیکی، و به تعبیر آمارتیا سن^۱ «رویکردی مهندسی‌محور»^۲، بر حوزه برنامه‌ریزی توسعه ایران نیز حاکم بوده است. بر اساس این رویکرد، پدیده توسعه در مجموعه‌ای از پروژه‌های زیربنایی و صنعتی خلاصه گردیده و دغدغه اصلی مسئولان در این حوزه، تأمین بودجه‌های ریالی و ارزی برای چنین پروژه‌هایی بوده و در هدایت اقتصاد کشور، به انجام تغییر بنیادین در مبانی تفکر، ارزش‌ها و باورها، پارادایم‌ها، و نهادها کم توجهی و عمدتاً به سطح تغییر در سیاست‌های اقتصادی، بسنده شده است. از سوی دیگر مشاهده می‌گردد که الگوهای رایج توسعه که در قالب رویکرد اقتصاد متعارف در کشورهای متعدد-اعم از توسعه‌یافته یا در حال توسعه - مورد اجرا گذاشته شده، به نتایجی نیز دست یافته‌اند. حال این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به وجود این گونه الگوهای توسعه که از نظر برخی اندیشمندان اقتصادی جهان شمول تلقی می‌شوند، «آیا ضرورتی برای طرح نمودن توسعه بومی در کشور وجود دارد؟» اگر پاسخ مثبت است، «مفهوم توسعه بومی و الزامات نهادی آن چیست؟».

بدیهی است که توسعه، پدیده و مقوله‌ای چندبعدی است و به عملکرد جامعه در ابعاد گوناگون اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و غیره بستگی دارد. در اینجا تمرکز بر بعد عملکرد اقتصادی است و بررسی موضوع از سایر ابعاد در این پژوهش نمی‌گنجد و مستلزم بحث مستقل و مستوفایی است. سهم ما در این پژوهش، مطرح نمودن اهمیت و نقش مبانی فکری و ارزشی در شکل‌گیری باورها، پارادایم‌ها و نهادها، و همچنین اهمیت شکل‌گیری عادات، به عنوان مبنای رفتار کنش‌گران

1. Amartya Sen

2. Engineering-Related Approach

اقتصادی است.

در این مقاله سعی بر این است که با استفاده از چارچوب مدل داگلاس نورث^۱ که سطوح پنج‌گانه تغییر را مطرح می‌کند، به اهمیت توجه به سطوح زیربنایی تغییر- در کنار تغییر در سیاست‌ها که یکی از تغییرات سطحی مورد نظر است- پرداخته شود. در این راستا، ابتدا به مفهوم‌شناسی توسعه و مقایسه مختصر رویکردهای مختلف توسعه از نظر مفهوم، اهداف، و شاخص‌های اصلی پرداخته می‌شود و سپس ضرورت و اهمیت انجام تغییر بنیادین در جامعه، و در نهایت مفهوم توسعه بومی ارایه خواهد شد.

مبانی نظری پژوهش

قبل از پرداختن به مدل مفهومی توسعه بومی ج. ا. ایران در این بخش، مباحث مفهوم‌شناسی توسعه، ضرورت و اهمیت تغییر بنیادین، و مفهوم توسعه بومی ارایه می‌گردد.

مفهوم‌شناسی توسعه

با مروری بر ادبیات توسعه می‌توان دریافت که رویکردهای مختلفی از جانب مکاتب گوناگون اقتصادی در رابطه با مفهوم توسعه، اهداف، راهبردها، سیاست‌ها و ابزارهای نیل به توسعه ارایه شده است. بنابراین مشاهده می‌شود که مثلاً در حوزه اهداف توسعه و شاخص‌های آن، تولید ناخالص داخلی^۲، افزایش سرانه آن، شاخص‌های توسعه انسانی^۳، نیازهای اساسی^۴ کاهش فقر، استحقاق‌ها^۵ و استعدادها^۶، آزادی‌ها و توسعه‌پایدار مطرح گردیده است.^۷ این سیر تحول و تطور به گونه‌ای به مفهوم سرمایه نیز تسری یافت، به طوری که ابتدا سرمایه مادی و فیزیکی به عنوان سرمایه در نظر گرفته می‌شد. بعدها سرمایه انسانی نیز مطرح گردید و سپس سرمایه دانش و سرمایه‌گذاری روی افزایش دانش و سطح یادگیری انسان‌ها رواج یافت. امروزه نیز سرمایه اجتماعی و میزان مشارکت افراد در عرصه‌های گوناگون (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و...) مطرح می‌باشد که برگرفته از میزان کاهش عدم اطمینان‌ها و افزایش سطح اعتماد بین مردم از یک‌سو و مردم و مسئولین از سوی دیگر است.

1. Douglas C. North

2. Gross Domestic Product

3. Human Development Index (HDI)

4. Basic Needs

5. Entitlements

6. Capabilities

۷. برای مطالعه بیشتر به منبع زیر مراجعه گردد:

کلمن، دیوید و فورد، نیکسون. (۱۳۸۷). اقتصادشناسی توسعه نیافتگی. مترجم غلامرضا آزادارمکی. تهران: انتشارات وثقی.

در این سیر تحول می‌توان مکاتب مختلفی را برشمرد، از جمله: ۱. مکتب رشد اقتصادی؛ ۲. مکتب نیازهای اساسی؛ ۳. مکتب توسعه انسانی؛ ۴. مکتب توسعه پایدار؛ ۵. مکتب آزادی (قابلیت‌ها و استحقاق‌ها)؛ و ۶. مکتب نهادگرایی. هر یک از این مکاتب، برداشت و مفهوم خاصی از توسعه ارایه می‌کنند که در اینجا به‌منظور رعایت اختصار، به آنها اشاره‌ای می‌شود. از منظر مکتب رشد اقتصادی، اولویت و هدف اصلی همان دستیابی به رشد اقتصادی پایدار و رفاه اقتصادی در سایه افزایش اندازه یک تولیدی یا درآمد ملی است. در این رویکرد، معیار کارایی، مقدم بر معیارهای ارزشی از جمله عدالت است.

تعریف توسعه اقتصادی از منظر این مکتب، عبارت است از رشد همراه با افزایش ظرفیت‌های تولیدی اعم از فیزیکی، انسانی، اجتماعی و غیره. بنابراین، توجه عمدتاً بر رشد درآمد سرانه و تولید، همراه با رشد فناوری، روش‌ها و ابزارهای تولید است. بعدها مشاهده شد که علی‌رغم افزایش درآمد سرانه برخی کشورها توسعه‌یافتگی در آنها محقق نشد و به طور مثال، فقر کاهش نیافت. نظرهای آدلمن^۱-موریس^۲ نیز فرضیه اول کوزنتس^۳ مبنی بر اینکه طی مراحل اول رشد اقتصادی، نابرابری درآمدها تشدید می‌شود را تأیید می‌کرد. یافته‌های موریس و آدلمن که حاصل بررسی مقطعی ۴۳ کشور در حال توسعه بود، آنان را به این نتیجه رساند که رشد اقتصادی نه تنها با افزایش نابرابری همراه است، بلکه فقر مطلق را به‌ویژه در مراحل اولیه توسعه افزایش می‌دهد. عدم پذیرش میزان رشد تولید ناخالص داخلی به‌عنوان معیار اندازه‌گیری توسعه باعث شد تا برای یافتن معیارهای جایگزین تلاش بیشتری صورت گیرد و زمینه بروز مکتب نیازهای اساسی فراهم آید. علاوه بر کوزنتس، آرتور لونیس^۴، راگنار نرکس^۵، روزن اشتاین-رودن^۶، بوکانان^۷ و... نیز در این مکتب قرار می‌گیرند.

اقتصاد توسعه متعارف به طور عمده بر اساس این فرض ضمنی پیش رفته است که بین ارزشیابی‌های مرتبط با اهداف توسعه، فصل مشترک نسبتاً بزرگی وجود دارد. هر چند بحث‌های آغازین درباره توسعه اقتصادی به سوی تمرکز بر تولید ناخالص ملی و درآمد واقعی متمایل بود، ارزیابی که اساس آن رویکرد را تشکیل می‌داد، بر این فرض ضمنی استوار بود که بر سر اهداف، توافق گسترده وجود دارد. اهدافی که درآمد و ثروت واقعی، ابزار آن هستند. تغییر کانون توجه به سمت

1. Adelman

2. Morris

3. Simon Kuznets

4. A. Lewis

5. R. Nurkse

6. Rosenstein-Rodan

7. James Buchanan

نیازهای اساسی، کیفیت زندگی، کارکردها و قابلیت‌ها به طور کلی، تغییری در توافق احتمالی بر سر اساس زیربنایی تحلیل توسعه ایجاد نمی‌کند. مساله ناهمگونی ارزش‌ها بدون شک مهم است، لیکن بی‌معنی است فکر کرد که گستردگی واقعی توافق، در حقیقت بسیار وسیع است (سن، ۱۳۸۲).

از دیدگاه مکتب نیازهای اساسی، توسعه به مفهوم افزایش میزان رشد اقتصادی نمی‌باشد، بلکه بهبود رفاه افراد جامعه از طریق فراهم کردن نیازهای اساسی است. برای این منظور توده‌های مردم باید امکان مشارکت سیاسی و اقتصادی در تهیه نیازهای اساسی را داشته باشند. از نظر پیروان این مکتب، تأمین نیازهای اساسی، پایه و شالوده رشد پایدار و بلندمدت اقتصادی و در نتیجه بهبود کارایی که بر رشد اقتصادی تأثیر می‌گذارد را فراهم می‌آورد. این امر مهم از طریق تغییر ساختار تقاضا (تجدید ساختار تقاضای ملی) و سرمایه‌گذاری میسر است. (Haq, 1995) نقد خود بر مکتب نیازهای اساسی را با اشاره به جمله‌ای از پل استریتن^۱ درباره نقش و جایگاه آزادی سیاسی در توسعه انسانی چنین بیان می‌کند: «میزان امید به زندگی و باسواد در یک زندان که به خوبی اداره می‌شود، می‌تواند کاملاً بالا باشد. نیازهای اساسی فیزیکی نیز در یک باغ وحش به خوبی برآورده می‌شود». بنابراین، آزادی را نمی‌توان از توسعه انسانی جدا نمود. از این نظر چنین مستفاد می‌گردد که جامعه توسعه‌یافته، جامعه‌ای نیست که افراد آن از امکانات و مواهب مادی زندگی برخوردار باشند، ولی از برخی ارزش‌ها و فرصت‌های خدادادی، به‌ویژه آزادی در جنبه‌های مختلف، محروم باشند.

از نظر مکتب توسعه انسانی، بسیاری از انتخاب‌های افراد فراتر از رفاه اقتصادی است. از منظر این مکتب، انسان موضوع محوری مباحث توسعه است. در عین اینکه رشد اقتصادی برای جوامع فقیر، ضروری است تا فقر را کاهش داده یا از بین ببرد، ولی کیفیت این رشد، دقیقاً به اندازه کمیت آن اهمیت دارد. برای انتقال رشد اقتصادی به درون زندگی مردم، اعمال سیاست عمومی هوشمند ضرورت دارد. این امر مستلزم یک تجدید ساختار عمده اقتصادی و قدرت سیاسی است. بسته‌های سیاستی چنین عملی، کاملاً اساسی هستند و از یک کشور به کشور دیگر متفاوت خواهند بود. برخی ویژگی‌هایش برای همه کشورها عمومیت دارد که به طور اختصار عبارتند از (Haq, 1995):

مردم در کانون توسعه قرار دارند و توسعه از دید آنها تجزیه و تحلیل و درک می‌شود؛
یک جامعه نیاز به این دارد که قابلیت‌های انسانی را ایجاد و همچنین دستیابی یکسان به فرصت‌های انسانی را تضمین کند؛

- مردم به مثابه هدف توسعه قلمداد می‌شوند، ولی ابزارها فراموش نمی‌شوند؛

- پارادایم توسعه انسانی تمامی جامعه و نه فقط اقتصاد را در برمی‌گیرد. عوامل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نیز به همان میزان عوامل اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرند؛

- مردم هم ابزارهای توسعه و هم اهداف آن هستند، ولی مردم به مثابه ابزارهای صرف تولیدکننده‌ها قلمداد نمی‌شوند. انسان‌ها هدف غایی توسعه و نه خوراک مناسب ماشین مادی‌گرایانه هستند.

در ادبیات جدید توسعه و از منظر مکتب توسعه‌پایدار، توسعه مقوله‌ای کیفی، چندبعدی، جامع، انسانی و اجتماعی قلمداد می‌شود که از مسیر تغییرات اجتماعی در ساختارها و ایستارها صورت می‌گیرد. در این دیدگاه، ملاحظات برجسته‌ای از جمله ممانعت از تهی‌سازی منابع، توجه به سهم و منافع نسل‌های آتی از منابع موجود، و توجه به مسایل زیست‌محیطی در نظر گرفته شده است. مفهوم توسعه از نظر مولفه‌های تشکیل‌دهنده، روزبه‌روز در حال تحول، تطور و وسیع‌تر شدن است. توسعه را می‌توان فرآیندی دانست که متضمن بهبود مداوم در همه عرصه‌های زندگی اعم از مادی و معنوی، و بهبود بنیان‌های اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی می‌باشد و انسان در این فرآیند، به حیاتی با عزت نفس و اتکاء به خود، همراه با گسترش دامنه انتخاب در محدوده پذیرفته شده، دست می‌یابد. توسعه، ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و انسانی‌تر است.

به عبارتی دیگر، توسعه، فرآیندی است که به وسیله آن افزایش مداوم در کارآیی یک سیستم، موجب ایجاد شرایطی می‌شود که ارتقای کلی به‌دست آید. این ارتقا می‌تواند جنبه مادی و کمی و هم جنبه کیفی و معنوی داشته باشد، بنابراین توسعه عبارت است از فرآیندی که با بهبود مادی و معنوی شرایط انسان، سروکار دارد. توجه به انسان‌ها و اینکه مردم هدف توسعه هستند، ابزار توسعه نمی‌باشد. مقولاتی از جمله کرامت انسان‌ها، مشارکت مردم، آزادی‌ها و گسترش دامنه انتخاب افراد، ویژگی‌های فرهنگی و مذهبی، محیط‌زیست، وغیره به طور جدی مطرح می‌باشند.

از نظر مکتب آزادی، اساس و معیار توسعه، میزان آزادی انتخاب افراد جامعه است. یکی از کارکردهایی که ممکن است تصور شود در ارزیابی ماهیت توسعه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد، آزادی در انتخاب است. گاهی اوقات، این مفهوم نسبتاً به معنای اخص کلمه به‌کار می‌رود، به طوری که آزادی واقعی در انتخاب مورد ارزیابی قرار نمی‌گیرد، بلکه به جای آن، کانون توجه بر این امر معطوف است که آیا محدودیت‌هایی وجود دارد که از سوی سایرین تحمیل و مانع از آزادی واقعی شود. سن (۱۳۸۶) بر میزان قابلیت‌ها و استحقاق‌های انسان‌ها تأکید می‌ورزد و معتقد است که «نقش انسان‌ها حتی به‌عنوان ابزارهای تغییر، بسیار فراتر از تولید اقتصادی است و دربردارنده توسعه سیاسی و اجتماعی نیز می‌باشد»، لذا برای فهم کاملی از نقش قابلیت‌های انسانی باید موارد زیر مورد توجه

قرار گیرد:

- ارتباط مستقیم آنها با بهروزی و آزادی مردم؛

- نقش غیرمستقیم آنها از طریق تأثیرگذاری بر تغییر اجتماعی؛

- نقش غیرمستقیم آنها از طریق تأثیرگذاری بر تولید اقتصادی.

از نظر وی، رویکرد قابلیت، همه این نقش‌ها را دربرمی‌گیرد، درحالی‌که در متون استاندارد اقتصاد متعارف، سرمایه انسانی به طور ابتدایی بر حسب نقش سوم و از طریق تأثیرگذاری انسان بر میزان تولید اقتصادی لحاظ شده، دیده شده است.^۱

سن (۱۳۸۲) در کتاب «توسعه به مثابه آزادی»، با تأکید و توجه خاصی که بر عوامل انسانی و سرمایه‌گذاری در منابع انسانی دارد، تفسیر ویژه‌ای از توسعه ارائه می‌دهد. از نظر وی، توسعه عبارت است از افزایش توانمندی‌ها و بهبود استحقاق‌ها. درجه توسعه اقتصادی نیز با همین برخورداری‌ها یا تحقق استحقاق‌ها در یک جامعه سنجیده می‌شود. از نظر وی، توسعه آن هنگام تحقق می‌یابد که عوامل اساسی ضد آزادی از بین برود: عواملی چون فقر و ظلم، فرصت‌های اندک اقتصادی، محرومیت نظام‌مند اجتماعی، بی‌توجهی به تأمین امکانات عمومی، و عدم تسامح یا دخالت بیش از حد دولت‌های سرکوب‌گر. وی با بیان اینکه «مردم را نباید عناصر منفعلی پنداشت که از برنامه‌های توسعه بهره می‌برند» و با اشاره به بیان ارسطو در کتاب «اخلاق نیکوماخن» مبنی بر اینکه «ثروت، غایت جستجوی انسان نیست، با وجود اینکه کاملاً مفید و وسیله دستیابی به اهداف دیگر است»، به اهمیت مفهوم‌سازی توسعه می‌پردازد و ابراز می‌دارد که «ثروت، ابزارهای برخورداری از آزادی بیشتر در تحقق زندگی مورد علاقه و ارزشمند را حاصل می‌کند».

سن (۱۳۸۲) در مورد ابعاد توسعه اقتصادی بر این باور است که «برداشت مناسب از توسعه باید فراتر از انباشت ثروت و رشد تولید ناخالص ملی و دیگر معیارهای مبتنی بر درآمد را در نظر گیرد. ما باید بدون غفلت از اهمیت رشد اقتصادی، به فراتر از آن بنگریم ... توسعه اقتصادی ابعاد دیگری از جمله امنیت اقتصادی نیز دارد، اغلب ناامنی اقتصادی می‌تواند با نبود آزادی‌ها و حقوق مردم سالارانه ارتباط پیدا کند».

به طور خلاصه، از نظر وی «توسعه به مثابه فرآیند گسترش آزادی‌های واقعی است که مردم از آن بهره می‌برند».

گسترش آزادی هم به‌عنوان هدف اولیه و هم به‌عنوان ابزارهای اصلی توسعه می‌باشد».

۱. برای مطالعه بیشتر به منبع آمارتیا سن، ۱۳۸۲، صفحه ۳۳۰ رجوع گردد.

گولت^۱ نیز درباره توسعه چنین بیان می‌کند که «توسعه باید خود، ابزاری برای به عینیت درآوردن توانمندی‌های بشر یا تعالی بشری^۲ باشد ... نوآوری‌ها و تحولات، زمانی مطلوب هستند که عامه مردم آنها را منطبق و سازگار با قضاوت ذهنی خود نسبت به زندگی مطلوب و جامع بدانند. البته ماهیت این تصویر ذهنی، مذهبی است و لزوماً از عقلانیت تکنیکی برخوردار نیست، بلکه خود مملو از راز و رمز و خردورزی است، ... در گروه‌هایی نظیر جوامع در حال توسعه، این ارزش‌های موروثی، اسطوره‌ها، و آداب و سنن هستند که بر روابط و چگونگی برخورد آنها با یکدیگر، با بیگانگان، با طبیعت، و با نیروهای هستی سیطره دارند» (داو، ۱۳۸۷).

این نظر گولت مؤید این نکته ارزشی است که باورهای مذهبی به طور لزوم نباید با معیار عقلانیت محدود انسان، سازگار باشد و رفتار و کنش افراد تحت تأثیر ارزش‌ها، قواعد و سنن حاکم بر جامعه است. گولت می‌گوید که او درک دیگری از توسعه دارد، به نظر وی «توسعه باید علاوه بر اهداف اقتصادی و اجتماعی، هدف‌های فرهنگی و سیاسی هم داشته باشد. تأکید اصلی او در تجربه توسعه بر خواست‌های اخلاقی است، به نظر او توسعه در آن واحد نشانگر دو واقعیت است، یکی وضع نهایی و دیگری فرآیند پیشرفت که آن وضع نهایی را فراهم کند. بنابراین توسعه، تمام تغییرات سیستم اجتماعی را دربرمی‌گیرد. تغییراتی که جامعه را از وضعیت نامناسب فعلی به سمت یک وضع «انسانی» می‌کشاند. بنابراین مهم است که چه ارزش‌هایی باید تقویت شوند تا یک جامعه، انسانی‌تر شود» (لطیفی، ۱۳۸۸).

برخی مکاتب از جمله مکاتب تاریخی، اتریشی، و نهادگرایی، علی‌رغم پذیرش و باور به قواعد و قوانین کلی حاکم بر اقتصاد، این قوانین و قواعد را الزام نمی‌بینند، بلکه بر این باورند که الگو، قوانین، قواعد و سیاست‌ها بستگی به ویژگی‌های خاص یک جامعه، از جمله ویژگی‌های جامعه‌شناختی، تاریخی، فرهنگی، ارزش‌ها و حتی نوع پدیده اقتصادی مورد نظر دارد. آنها اساساً مفروضات^۳ خاص خود را دارند و بر اساس این مفروضات، روش‌ها، ابزارها و سیاست‌های ویژه‌ای که منطبق با شرایط و مقتضیات خاص کشور^۴ باشد را پیشنهاد می‌کنند. حتی نسل اخیر اقتصاددانان نئوکلاسیک، از جمله استیگلیتز نیز نکات جدیدی از جمله دانش، فرهنگ و نهادها را مطرح می‌کند: «اکنون به نظر ما، توسعه اقتصادی کمتر شبیه به ساختمان‌سازی و بیشتر شبیه تعلیم در معنایی گسترده و جامع است که دانش، نهادها و فرهنگ را دربرمی‌گیرد» (می‌یر و استیگلیتز، ۱۳۸۴).

1. Goulet
2. Human Ascent
3. Assumption
4. Context

ویلن از توسعه با عنوان «تکامل بنیادی اجتماعی» یاد می‌کند و بیان می‌دارد که «تکامل بنیادی اجتماعی، فرآیند بقای مطلوب نهادهاست و پیشرفت را می‌توان بقای مناسب‌ترین عادات تفکر و انطباق اجباری افراد با شرایط درحال تغییر اقتصادی- اجتماعی تعبیر کرد. در واقع، موسسه‌ها و نهادها باید با شرایط متغیر جامعه تغییر کنند و توسعه و پیشرفت این گونه موسسه‌ها و نهادهاست که پیشرفت و توسعه جامعه را نشان می‌دهد» (تفضلی، ۱۳۷۵).

می‌یر (۱۳۷۸) توسعه را رشد اقتصادی توأم با تحولات تعریف می‌کند و تحولات را در دو حوزه جستجو می‌کند: ارزش‌ها و نهادها؛ و تغییرات فنی. در قالب همین تفسیر، ویلیامسون (۱۳۹۰) نیز فرآیند توسعه اقتصادی را به چند سطح، تفکیک و تقسیم می‌کند: در سطح اول، وقوع توسعه منوط به تغییرات بنیانی در ارزش‌ها می‌شود. در این سطح، باورها، اعتقادات، رسوم و هنجارها و به طور کلی ارزش‌هایی که جهت‌گیری فکری و وجوه رفتاری انسان‌ها را که تعالی‌یافته حداقل جوهره‌ای پیش‌برنده و ارتقاءدهنده می‌یابند، تعیین می‌کند ... در دوره‌های بعدی، این ارزش‌ها ضمن تحول، شکل رسمی به خود می‌گیرند و به صورت قوانین و مقررات، نظم و قانون‌مندی‌های لازم را برای تسریع جریان توسعه فراهم می‌کنند ... مرحله بعدی این فرآیند، مقطعی است که قوانین اقتصادی، کارکردی نزدیک به قواعد و قوانین مکانیکی می‌یابند ... در این نگرش، توسعه، فرآیندی است که در آن تحولات ارزشی و نهادی، زمینه‌های لازم را برای کارکرد اقتصاد بازار و توسعه شتابان صنعتی فراهم می‌آورد» (متوسلی، ۱۳۸۷).

روی هم رفته با توجه به مجموعه تعاریف و مفاهیم مورد نظر این مکاتب، می‌توان توسعه را فرآیندی قلمداد نمود که بر اساس قانون‌مندی‌های خاص علمی، بهبود در مبانی علمی و فنی تولید و تغییر و بهبود در سطح زندگی، شرایط کار و شیوه مدیریت نهادهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه به گونه‌ای بنیادین و به صورت سیستمی و مجموعه‌ای یکپارچه و منسجم را موجب شود. باید این نکته مهم را همواره در نظر داشت که مفهوم توسعه، جنبه ارزشی دارد و ارزش‌های هر جامعه‌ای به شرایط و مقتضیات خاص آن بستگی دارد، لذا هیچ الگوی جهان‌شمولی برای سنجش این ارزش‌ها وجود ندارد و الگوی توسعه نیز به تبع آن، از جامعه‌ای به جامعه دیگر، متفاوت خواهد بود. به‌منظور جمع‌بندی مباحث فوق، در اینجا به طور اختصار مقایسه‌ای بین رویکردهای مختلف توسعه (از لحاظ مفهوم، اهداف، و شاخص‌ها) ارائه می‌گردد که به نوبه خود تعیین‌کننده نوع راهبردها، سیاست‌ها و ابزارهای مورد نظر هر یک از این رویکردها می‌باشند.

جدول ۱: مقایسه رویکردهای توسعه

مکاتب	مفهوم	اهداف	شاخص‌ها
مکتب رشد اقتصادی	افزایش رشد اقتصادی و بهبود کارایی	افزایش درآمد سرانه واقعی	پولی و کمی (مثل GDP و GNP)
مکتب نیازهای اساسی	رفع نیازهای اساسی	کاهش و رفع فقر، افزایش رفاه اقتصادی	کمی و غیرکمی، میزان فقر
مکتب توسعه انسانی	بهبود در عرصه مادی و معنوی (مدرن‌سازی)	ارتقای جامعه و نظام اجتماعی، رفع فقر	میزان بهداشت و متوسط عمر، میزان امید به زندگی، نوع تغذیه، آزادی و دموکراسی
مکتب آزادی	افزایش گستره آزادی‌ها	بسط قابلیت‌ها و استحقاق‌ها، گسترش دامنه انتخاب	میزان انطباق استحقاق‌ها و استعدادها با برخورداری‌ها
مکتب نهادگرایی	تغییر نهادی، تکامل بنیادی اجتماعی و اقتصادی، بقای مناسب‌ترین عادات تفکر	کاهش عدم اطمینان‌ها و افزایش سطح اعتماد در جامعه	محیط و ترتیبات نهادی، تعریف و تضمین اجرای حقوق مالکیت و قراردادهای
مکتب اسلام	بهبود شرایط مادی و معنوی جامعه در راستای حرکت تکاملی انسان	اقامه قسط و عدل، ایجاد رفاه جمعی، تعالی مادی و معنوی افراد جامعه	میزان برابری فرصت‌ها و قابلیت‌ها، عدالت در تمامی مراحل (تخصیص، تولید، توزیع و...)، و مردم‌سالاری دینی

ضرورت و اهمیت بنیادین

اجماع مکتب نئوکلاسیک - به‌عنوان رویکرد غالب اقتصادی- بر این باور است که نظریه عمومی اقتصادی یا همان نظریه رایج توسعه را می‌توان هم برای کشورهای صنعتی پیشرفته و هم کشورهای در حال توسعه به‌کار گرفت. به بیان دیگر، آنها معتقدند که امر توسعه و مسیر آن، منحصر به فرد و یگانه، خطی، و فارغ از مکان و زمان خاص است و به عبارت دیگر توسعه امری کلی است^۱ نه یک فرآیند خاص^۲. این مکتب فکری اقتصادی، روش‌شناسی خاص خود را دارد که مبتنی بر اومانیزم، فردگرایی^۳، عقلانیت کامل^۴، نگاه مکانیکی و ایستا^۵ به مسایل، اصالت لذت^۶، حداکثرسازی مطلوبیت، و غیره است و در این راستا بر عقلانیت (حساب‌گری)، نفع شخصی، انتخاب مبتنی بر خوددیدی،

1. General
2. Specific
3. Individualism
4. Rationality
5. Static
6. Utilitarianism

عقلانیت ابزاری، مفروض بودن نهادها، استثناء بودن نارسایی‌های بازار، بی‌مکانی و بی‌زمانی سیاست‌ها، و سیاست‌گذاری مبتنی بر رفاه فردی تأکید دارد.^۱ درحالی‌که از دیدگاه اکثر اقتصاددانان توسعه با توجه به ارتباط تنگاتنگ بین عوامل سیاسی، نهادی، اجتماعی و اقتصادی (به ویژه در کشورهای در حال توسعه)، نظریه‌ای معتبر و سازگار خواهد بود که بتواند روابط مذکور را مورد توجه قرار دهد. در این راستا می‌توان به نظر سن (۱۳۸۲) استناد نمود. از نظر وی «اقتصاد توسعه متعارف به طور عمده بر اساس این فرض ضمنی پیش رفته است که بین ارزشیابی‌های مرتبط با اهداف توسعه، فصل مشترک نسبتاً بزرگی وجود دارد. هر چند بحث‌های آغازین درباره توسعه اقتصادی به سوی تمرکز بر روی تولید ناخالص ملی و درآمد واقعی متمایل است. ارزیابی که اساس آن رویکرد را تشکیل می‌داد، بر این فرض ضمنی استوار بود که بر سر اهداف، توافق گسترده وجود دارد. اهدافی که درآمد و ثروت واقعی، ابزار آن هستند. تغییر کانون توجه به سمت نیازهای اساسی، کیفیت زندگی، کارکردها و قابلیت‌ها به‌طور کلی، تغییری در توافق احتمالی بر سر اساس زیربنایی تحلیل توسعه ایجاد نمی‌کند. مساله ناهمگونی ارزش‌ها بدون شک مهم است، لیکن بی‌معنی است که اندیشیده شود گسترده‌ی واقعی توافق، در حقیقت بسیار وسیع است».

دیدگاه‌ها و نظریه‌های هر یک از این مکاتب اقتصادی در زمینه توسعه، برگرفته از اصول و مبانی خاصی است که منجر به روش‌شناسی ویژه‌ای در برخورد با پدیده‌های اقتصادی از جمله توسعه شده است. بدیهی است که الگوهای پیشنهادی مکاتب مختلف، بر اساس پیش‌فرض‌ها و نظریه‌های برگرفته از نوع اندیشه و سابقه تاریخی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و... نظریه‌پردازان آن مکاتب شکل گرفته‌اند که بعضاً با شرایط اجتماعی، اقتصادی، و... کشورهای در حال توسعه تباین و حتی تناقض دارند. با مراجعه به ادبیات اقتصادی ملاحظه می‌شود که نظریه‌های اندیشمندان نهادگرا برای طرح مبحث توسعه مبتنی بر شرایط و مقتضیات محیطی (یا به تعبیری توسعه بومی)، مناسب‌تر می‌باشد. به طور مثال، نورث (۱۳۸۵) بر لزوم تجدیدنظر در انتخاب رویکرد لازم جهت نیل به الگوی مناسب توسعه تأکید دارد و بر این اعتقاد است که «... ما با میراث نظریه نئوکلاسیک سعی در حل مشکلات موجود در اقتصاد توسعه داریم، یعنی همان نظریه ایستایی که حداقل در شکل خالص خود به بازارهای کامل بدون اصطکاک اشاره داشته است. در توسعه سعی می‌کنیم فراگرد شکل‌گیری، تغییر، توسعه بازارهای سیاسی و اقتصادی و نحوه وقوع این فرآیند را درک کنیم. برای این کار مجبوریم نظریه جدیدی را به‌وجود آوریم یا اینکه حداقل، نظریه کنونی را به‌منظور تلفیق با بخش‌های

۱. برای مطالعه بیشتر به منبع متوسلی (۱۳۸۷)، فصل پنجم رجوع گردد.

ارزشمند نظریه نئوکلاسیک اصلاح کنیم. به این معنی که اول به درک شفاف‌ی از اقتصاد نهادی جدید نیاز داریم، زیرا همین تکامل نهادهاست که منبع اصلی تغییر سیاسی و اقتصادی به شمار می‌رود و نهادهای رسمی تنها ابزار ما برای تغییر نحوه عملکرد اقتصاد هستند. دوم، باید شاکله‌ای از نظریه سیاسی- اقتصادی را توسعه دهیم، زیرا این حکومت است که قواعد اقتصادی بازی را تعیین و اعمال می‌کند و ما هنوز درک شفاف‌ی از تأثیر متقابل سیاست و اقتصاد نداریم که به ما اجازه دهد درک بهتری از این موضوع به دست آوریم. سوم، نیاز به درک بهتری از هنجارهای اجتماعی و محدودیت‌های غیررسمی داریم، چون این موضوعات، منبع اصلی عملکرد خوب یا بد کشورهای رو به توسعه‌اند...» (می‌یر و استیگلتز، ۱۳۸۴). از این گفته و نظر چنین برمی‌آید که قابل بودن به اومانیزم، فردگرایی، اصالت لذت، نفع طلبی شخصی، و غیره مبتنی بر یک روش‌شناسی و یک فلسفه خاص حاکم بر اقتصاد نئوکلاسیکی یا همان مبانی علم اقتصاد ارتدکسی است که باید مورد بررسی، بازنگری و مقایسه با سایر دیدگاه‌های بدیل قرار گیرد و آنچه مناسب و متناسب با دیدگاه‌ها و ارزش‌های حاکم بر یک انسان مسلمان است در قالب الگویی مناسب طراحی شود. بدیهی است که بنیان‌گذاری یک نظریه و الگو، قبل از هر چیز نیازمند شناخت و درک کامل از واقعیات اقتصادی از جمله پدیده تغییر اقتصادی می‌باشد.

Myrdal (1974) نیز در این زمینه بر این باور است که «نیاز به رویکردی یکپارچه و واحد برای مسایل توسعه کشورهای کمتر توسعه‌یافته ایجاد شده است. این تلاش‌ها در مقابل اقتصاددانان متعارف مطرح می‌شود که فقط به عوامل اقتصادی می‌اندیشند و درک و آگاهی فرا‌آینده‌ای مبنی بر اینکه مدل‌ها، مفاهیم و حتی کل رویکرد به جا مانده در تحلیل اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته منجر به سطحی‌نگری و اشتباهات عوامانه می‌گردد، وجود دارد». وی در جایی دیگر نیز بیان می‌دارد که «اشکال اقتصاد متعارف در این است که با مدل‌های تقریباً بسته‌ای کار می‌کند که تحلیل را به شرایط بیش از حد معدود، محدود می‌کنند؛ محدود کردن متغیرها به تعداد اندکی که می‌توان آنها را کمی نمود، استفاده از مدل‌های ریاضی پر جاذبه را جایز می‌شمارد و این مدل‌ها قاعداً فقط محدودیت شدید بصیرت را نتیجه می‌دهند و تقریباً کل نظام اجتماعی، خارج از دیدرس قرار می‌گیرد. این روش‌شناسی حداقل مستلزم بیان مفروضات با توجه به شرایط و عوامل تعیین‌کننده‌ای است که لحاظ نمی‌شوند و چنین اهمیتی اغلب داده نمی‌شود». وی همچنین اظهار می‌دارد که «پس از جنگ جهانی دوم این طبعی بود که اقتصاددانان متعارف، مدل‌هایی را به کار گیرند که عادت کرده بودند برای تحلیل کشورهای توسعه‌یافته مورد استفاده قرار دهند، بدون توجه به اینکه آیا این مدل‌ها برای شرایط

متفاوت، مناسب هستند.^۱ انتقاد اساسی به رویکرد متعارف بر مطالعه مشکلات توسعه کشورهای کمتر توسعه یافته در مقابل استفاده نادرست از مدل‌هایی برمی‌گردد که برای کشورهای توسعه یافته جواب داده است.^۲

Myrdal (1978) به خوبی به اشکالات اساسی نهفته در پشت مبانی و مفروضات اساسی رویکرد اقتصاد متعارف اشاره می‌کند و نامناسب بودن آنها را برای کشورهای در حال توسعه آشکار می‌سازد. وی در این راستا بیان می‌دارد: «غفلت شدید از تاریخ علوم اقتصادی در برنامه‌های درسی و آموزشی دانشگاه‌ها، به اقتصاددانان متعارف اجازه می‌دهد که بدون اطلاع از ریشه‌های تفکر آن، رشد کنند. اقتصاددانان قبلی که اساساً تئوری رفاه لذت‌جویانه^۳ و مطلوبیت‌گرایانه را توسعه دادند، بیشتر از همه اجورث، توانستند با اطمینان و با واژه‌ای صریح عمل کنند و می‌دانستند در حال انجام چه کاری هستند. آنها مستعد اشراف بر مفروضات اساسی روان‌شناسانه و فلسفی که در تئوری رفاه به کار رفته، نبودند. تئوری پردازان معاصر اقتصاد رفاه، عمدتاً از فقدان چشم‌انداز تاریخی رنج می‌برند که با مطالعه گسترده پیشینیان خود و آگاهی از اینکه مشکلات اساسی در کجا قرار دارند، این چشم‌انداز را به دست می‌آورند^۴». به راستی اگر با نظر میردال موافق بود که «ارزش‌گذاری‌های ما، تعیین‌کننده رویکردهای ما نسبت به یک مسئله، تعریف مفاهیم، انتخاب مدل‌ها، گزینش مشاهدات‌مان، ارایه نتیجه‌گیری‌ها و در واقع کل آنچه یک مطالعه از ابتدا تا انتها دنبال می‌کند، هستند»، باید اذعان داشت که جامعه و کشور دارای نظام ارزشی خاص و مقتضیات ویژه‌ای است که می‌طلبد بر انتخاب رویکرد، تعریف مفاهیم، و ... خود به گونه‌ای عمیق اندیشیده و الگویی مناسب و متناسب را انتخاب و از آن پیروی و آن را اجرا نمود.

در این راستا می‌یر و سیرز (۱۳۸۲) به نکته مهم و ظریف اشاره دارد. وی بر لزوم پرورش نسل جدیدی از اقتصاددانان تاکید می‌ورزد که بتوانند نظرهای واقع‌گرایانه‌تر و متناسب با مسایل کشورهای‌شان را ارایه دهند. وی چنین بیان می‌کند که «در آغاز عصر جدید بیداری بزرگ، تأسفانگیز است که اقتصاددانان جوان کشورهای کم توسعه در دام پیچ و خم اندیشه‌های اقتصادی کشورهای پیشرفته گرفتار شوند. اندیشه‌هایی که مانع از منطقی بودن اندیشمندان همان کشورهای پیشرفته می‌گردد و تلاش‌های روشنفکرانه کشورهای کم توسعه را با ناکامی مطلق مواجه می‌سازد^۵». می‌یر و

1. Ibid: 781

2. Ibid: 782

3. Hedonistic

4. Ibid: 778

۵. برای مطالعه بیشتر به منبع جerald می‌یر و دادلی سیرز (۱۳۸۲) رجوع گردد.

سیرز (۱۳۸۲) به نقل از بائر که بر این باور است: «رهنمودهای مکتب کلاسیک نمی‌تواند مبنای کلی برای یک نظریه توسعه باشد... و نمی‌توان از یک الگو برای تمامی موارد بهره جست»، به این همه اشاره داشتند.

در همین راستا می‌یر (۱۳۷۵) نیز تأکید دارد که «اگر مسئله تناسب با شرایط بلافصل داخلی اقتصادی و اجتماعی هر یک از کشورهای درحال توسعه در نظر گرفته شود، آنگاه ممکن است یک دستورالعمل متحدالشکل سیاست تعدیل ساختاری برای یکایک کشورهای در حال توسعه، مناسب نباشد و امکان‌پذیری آن احتمالاً به شرایط هر یک از کشورهای درحال توسعه منفرد، بستگی خواهد داشت».

اگر این واقعیت پذیرفته شود که مبانی اعتقادی نظام اقتصادی اسلام، تفاوت اساسی با مبانی اعتقادی سایر نظام‌های اقتصادی (از جمله اقتصاد متعارف) دارد، باید پذیرفت که اصول و قواعد اساسی، حقوق اقتصادی، الگوهای اقتصادی و در نتیجه نظام اقتصادی اسلام با نظام‌های اقتصادی دیگر نیز تفاوت‌های اساسی دارد و الگویی که بر اساس این مبانی شکل می‌گیرد، باید الگویی متفاوت از الگوهای رایج توسعه باشد.

با توجه به عملکرد اقتصادی کشور و رضایت‌بخش نبودن آن به دلایل مختلف، از جمله عدم تناسب سیاست‌ها و الگوهای در پیش گرفته و اعمال شده در تاریخ اقتصادی معاصر، ضرورت بازنگری در رویکرد اقتصادی و الگوی توسعه احساس می‌گردد، به ویژه با وقوع انقلاب اسلامی و برجیده شدن نظام دیرینه سلطنت و تغییر ساختار قدرت و نظام تصمیم‌گیری، تغییر شیوه تفکر و نظام باورها امری است که باید به طور جدی به آن پرداخته شود. برخی از اندیشمندان توسعه بر این باورند که «حل همزمان پدیده‌های مغایر و متضاد با برقراری توازن بین آنها، از مهمترین و اساسی‌ترین موضوعاتی است که در مدیریت مسایل و مشکلات کشورهای جهان سوم عموماً مورد عنایت قرار نمی‌گیرد و به دلیل تأخیر در تصمیم‌گیری‌های به موقع، ... به معضلی غیرقابل‌گریز تبدیل می‌شود ... قبول این واقعیت که تبیین و حل مشکلات در چارچوب نظریه‌های غالب، منحصر به کشورهای پیشرفته است از جمله اصول مهمی است که می‌بایست در مدیریت مشکلات و مسایل این کشورها مد نظر قرار گیرد» (متوسلی، ۱۳۸۷).

الگوی توسعه هر کشوری به طور یقین باید مبتنی بر بنیان‌های فکری و فلسفی خاص خود استوار گردد، چرا که افراد جامعه بر اساس باورها و ارزش‌های برگرفته از همان مبانی فکری و فلسفی، رفتارهای خود را شکل می‌بخشند، از جمله کنش‌های اقتصادی‌شان. همانگونه که داو (۱۳۸۷) اظهار

می‌دارد: «اگر شالوده‌های علم اقتصاد، مبتنی بر مضامین فلسفی هستند، آنگاه این سؤال که چه فلسفه‌ای قرار است چنین بنیان‌هایی را برقرار سازد، اهمیت بسیاری پیدا می‌کند». توسعه بومی مستلزم بازنگری و ایجاد مبنای فکری و تمدنی جدید است که مبتنی بر دو محور اساسی می‌باشند: چارچوب و مبانی فکری و فلسفی اسلام؛ و ویژگی‌ها و ظرفیت‌های بومی.

تداوم چنین تمدنی در گرو برخورداری از مبانی فکری و فلسفی در قالب شاخص‌های خداشناسی، جهان‌بینی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی است. توسعه بومی به‌عنوان یک فرآیند تحول، بدون شک مرتبط با چگونگی تحول افراد جامعه به‌عنوان هدف و ابزار توسعه از یک‌سو و موضوع اصلی توسعه و علوم انسانی، از سوی دیگر می‌باشد. اگر حرکت به سوی توسعه بومی را یک تغییر جهت اقتصادی بنیادین قلمداد نمود، انجام این تغییر مستلزم درک فرآیند تغییر خواهد بود^۱، چرا که مدل‌سازی و طراحی الگوی توسعه بومی در گرو درک فرآیند تغییر اقتصادی است. البته لازم به ذکر مجدد است که توسعه، ابعاد گوناگونی دارد که در اینجا تمرکز بر بعد اقتصادی آن می‌باشد. اگرچه این بعد نیز در تعامل شدید با باورها و اندیشه افراد است که این نیز مرتبط با سایر ابعاد می‌باشد. درک فرآیند تغییر اقتصادی، فرد را قادر می‌سازد که عملکرد متفاوت اقتصادها در گذشته و زمان حال را تبیین نماید^۲. چنین دانشی کلید بهبود عملکرد اقتصادها در زمان حال و آینده است. تئوری‌های موجود که عمدتاً تحت تأثیر پارادایم غالب اقتصاد (رویکرد نئوکلاسیکی) می‌باشند، عمدتاً به دلیل تحلیل‌های ایستا، قابلیت لازم برای تبیین فرآیند تغییر اقتصادی را ندارند، چرا که با ابزارهای ایستا نمی‌توان پدیده‌های پویا، از جمله توسعه را تبیین نمود. تلاش برای درک تغییر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مستلزم دگرگونی در شیوه اندیشیدن^۳ است. از نظر North (2005) «تغییر اقتصادی یک فرآیند است... و کلید تغییر تکاملی انسان، هدفمندی بازیگران است... تغییر اقتصادی غالباً یک فرآیند آگاهانه است که توسط برداشت‌های بازیگران درباره پیامدهای اقداماتشان شکل می‌گیرد. برداشت‌ها برگرفته از باورهای بازیگران است، باورهایی که نوعاً با ترجیحات آنها تناسب دارد». باید بر این نکته تأکید داشت که کلید فهم فرآیند تغییر، عبارت است از هدفمندی بازیگرانی که تغییر نهادی و فهم خودشان از موضوعات را اعمال می‌کنند.

(North (2005 در زمینه تأثیر باورهای افراد و اهمیت آن بیان می‌کند که: «پایه‌های جامعه بر

۱. برای مطالعه بیشتر به منبع (North (2005 مراجعه گردد.

۲. برای مطالعه بیشتر به منبع North et al (2004) مراجعه گردد.

اساس باورهای بازیگران بنا نهاده می‌شود^۱... «باورها، کلید ایجاد شالوده‌ای برای درک فرآیند تغییر اقتصادی می‌باشند، هم باورهایی که توسط افراد حفظ می‌شوند و هم باورهایی که نظام‌های عقیدتی را شکل می‌دهند^۲». وی در رابطه با کاهش نااطمینانی و تاثیر نهاد مذهب بر آن، بیان می‌کند که «تاریخ و باورهای گسترده در مذاهب، مثال زدنی است. نظام‌های عقاید مذهبی از جمله اسلام، نقش اساسی در شکل‌گیری تغییر اجتماعی ایفا کرده و می‌کند^۳». با توجه به نقش مذهب در کشور و با خرافه‌زدایی از دین می‌توان از آن به‌عنوان قوی‌ترین نهاد حاکم بر رفتار و کنش افراد جامعه استفاده نمود. اگر نگاهی به تاریخ اقتصادی کشور شود، مشاهده می‌گردد که منابع و استعدادهای بالقوه در زمینه‌های مختلف، نیروی انسانی، زمین، منابع و غیره، به‌دلیل نامشخص بودن و عدم رعایت حقوق مالکیت از جانب حاکمان، از بهره‌وری اندکی برخوردار بوده‌اند و منابع کانی در معرض تهی‌سازی قرار دارند^۴، بنابراین راه چاره را نباید منحصر به تغییر سیاست‌ها و روآوردن به نظریه‌ها و الگوهای اقتصاد متعارف و غیربومی دانست. در این راستا، باید توجه داشت که اگر با سن (۱۳۸۲) هم عقیده شد، برای درک توسعه به نگرشی تطبیقی و چندبعدی نیاز خواهد بود که هدف آن باید پیشرفت همزمان در حوزه‌های مختلف از جمله نهادهای متنوع که باعث تقویت همدیگر می‌گردند، باشد^۵.

مفهوم توسعه بومی

با نگاهی به ادبیات توسعه، مشاهده می‌شود که علی‌رغم دیدگاه مکاتبی که توسعه را فرآیندی جهان شمول^۶ می‌پندارند (چه الگوهای متعارف و چه الگوهای مارکسیستی) و برای نیل به آن مسیر و روش یکسانی را (فارغ از مکان و زمان) توصیه می‌کنند، اندیشمندان اقتصادی و مکاتب دیگری بر این باورند که توسعه اقتصادی تحت تأثیر ویژگی‌ها شرایط، و اقتضائات بومی جوامع است^۷. سن و همکاران (۱۳۸۴) دو شیوه نگاه متفاوت به مسیر نیل به توسعه را مطرح می‌سازد:

شیوه‌ای که از آن تحت عنوان «فناوری اقتصاد بازار» نام می‌برد و در حال حاضر از عمومیت و رواج بیشتری برخوردار است و در بازارهای جهانی در دسترس همگان قرار دارد. این فناوری را

1. Ibid: 73

2. Ibid: 83

3. Ibid: 19

۴. برای مطالعه بیشتر به منبع سیف، احمد. (۱۳۸۷). قرن گم شده اقتصاد و جامعه ایران در قرن نوزدهم. چاپ اول. تهران: نشر نی.

۵. برای مطالعه بیشتر به منبع سن (۱۳۸۲) رجوع شود.

6. Universal

۷. برای مطالعه بیشتر به منبع مینی، و. پیرو. (۱۳۷۵). فلسفه و اقتصاد: مبانی و سیر تحول نظریه اقتصادی. مترجم حسین راغفر و مرتضی نصرت. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی مراجعه گردد.

می‌توان از کشورهای توسعه‌یافته وارد کرد و به‌کار گرفت. بر این اساس، انتقال به اقتصاد بازار و نیل به توسعه، شامل دریافت دستورالعملی تحت عنوان «اجماع واشنگتن»^۱ است که لزوم انجام توصیه‌ها و دستوراتی را از جمله: حذف انحراف‌های قیمتی، خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی، اعمال محدودیت‌های بودجه‌های، حذف یارانه‌ها، وضع قوانین و مقررات خاص و ... دربردارد.

شیوه دوم، در پی گرفتن مسیری است که شدیداً تحت تأثیر شرایط و اقتضائات محلی و بومی است و درجه بالایی از درک و پذیرش را می‌طلبد. این شیوه به ویژه ایجاب می‌کند که نهادهای موجود در کشورهای توسعه‌یافته، ممکن است با نیازهای جامعه مورد نظر [مثلاً کشور] انطباق نداشته باشند. درک و پذیرش صحیح این روش و الگو ایجاب می‌کند که شالوده بخش عمده دانش مورد نیاز به گونه‌ای در داخل ایجاد شود. بنابراین از این منظر، دستور کار وارداتی یا همان شیوه نخست، بی‌فایده است. نهادها باید در داخل شکل گیرند و به تجارب، دانش و آزمون‌های داخلی متکی باشند. سن و همکاران (۱۳۸۴) به این نکته نیز اشاره دارند که: «نه دستورالعمل و نه دانش بومی، تمام ماجرا نیست. حتی در بهترین حالت، وارد کردن دستور کار برای اجرای موفقیت‌آمیز به متخصصان و کارشناسان داخلی نیاز دارد»... همواره می‌توان از تجارب عملکرد ترتیبات نهادی حاکم در سایر نقاط جهان آموخت، حتی اگر این نهادها با شرایط خاص جامعه مورد نظر، متناسب نباشند و نتوان از آنها نسخه‌برداری کرد^۲. رویکرد اول، رویکردی از بالا به پایین و متکی بر کارشناسان، متخصصان، فن‌سالاران و مشاوران خارجی است، ولی رویکرد بومی، رویکردی از پایین به بالا و متکی بر مکانیزم درک و پذیرش، و جامعه‌پذیری اطلاعات بومی است. قابل‌اتکاترین مکانیزم، همانا مبتنی بر سیاست‌گذاری مشارکتی است. نهادهای سیاستی مشارکتی می‌تواند موجب درک و پذیرش دانش بومی گردند و به ایجاد نهادهای برتر کمک رسانند.

به نظر Myrdal (1974) اشکال رویکرد متعارف، روش‌شناسانه است. به گونه‌ای که اظهار می‌دارد: «نیاز به رویکردی یکپارچه و واحد برای مسایل توسعه کشورهای کمتر توسعه‌یافته ایجاد شده است. این تلاش‌ها در مقابل اقتصاددانان متعارف مطرح می‌شود که فقط به عوامل اقتصادی می‌اندیشند...، درک و آگاهی فزاینده‌ای مبنی بر این که مدل‌ها، مفاهیم، و حتی کل رویکرد به جا مانده در تحلیل اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته، منجر به سطحی‌نگری و اشتباهات عوامانه می‌گردد، وجود دارد». وی اظهار می‌دارد: «... انتقاد اساسی من به رویکرد متعارف بر مطالعه مشکلات توسعه کشورهای کمتر توسعه‌یافته در مقابل استفاده نادرست از مدل‌هایی برمی‌گردد که برای کشورهای توسعه‌یافته جواب

1. Washington Consensus

۲. برای مطالعه بیشتر به منبع سن و همکاران (۱۳۸۴) رجوع شود.

داده است...».

هتته (۱۳۸۸) نیز نظریه‌های توسعه برگرفته از رویکرد غالب و نئوکلاسیکی را به گونه‌ای زیر سؤال برده و بیان می‌دارد که: «... در این دیدگاه، نوسازی مترادف با غربی‌سازی، و به معنای پذیرش شکلی ایده‌ها، نهادها و قالب‌های مدرن در ابعاد فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌باشد که در ادبیات کلاسیک توسعه به عنوان توسعه تک خطی مطرح است. نوع مدرنیته سازمان یافته بر اساس تجربه غرب، نسخه واحدی را برای همه جهان، علی‌رغم همه تفاوت‌ها و تنوعات فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و ساختاری ارائه می‌دهد». از نظر او رها ساختن علوم اجتماعی از دام اروپامحوری نژادپرستانه و خلاصی یافتن از رهیافت‌های تقلیدآمیز از توسعه، مستلزم نوعی بومی‌سازی علوم اجتماعی و تئوری توسعه در عین حفظ ارتباط متقابل، مولد، سازنده، عام و علمی با تجارب مختلف بشری است. به نظر وی، توسعه نیازمند یک دگرگونی ساختاری در همه ابعاد است و مطالعه‌های توسعه، اندیشه و راهبرد توسعه را در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی با بهره‌گیری از رشته‌های مختلف علوم اجتماعی و انسانی، ضروری می‌سازد.

وی بر این باور است که: «... هیچ تعریف قطعی و نهایی از توسعه نمی‌توان ارائه داد، تنها می‌توان پیشنهادهایی درباره آنچه توسعه باید در بسترهای خاص بر آنها دلالت کند، ارائه نمود... هیچ تئوری توسعه واحد و عموماً پذیرفته شده‌ای وجود ندارد...». این در حالی است که در ادبیات جدید توسعه، توسعه مقوله‌ای کیفی، چندبعدی، جامع، انسانی و اجتماعی قلمداد می‌شود که از مسیر تغییرات اجتماعی در ساختارها و ایستارها صورت می‌گیرد. در این دیدگاه، انسان‌ها و مردم هدف توسعه هستند، نه ابزار توسعه، و مقولاتی از جمله کرامت انسان‌ها، مشارکت مردم، آزادی‌ها و گسترش دامنه انتخاب افراد، ویژگی‌های فرهنگی و مذهبی، محیط زیست، و غیره به طور جدی مطرح می‌باشند^۱.

می‌یر و استیگلیتز (۱۳۸۴) به نقل از نورث بر لزوم تجدیدنظر در انتخاب رویکرد لازم جهت نیل به الگوی مناسب توسعه تأکید دارد و بر این اعتقاد است که: «... ما با میراث نظریه نئوکلاسیک سعی در حل مشکلات موجود در اقتصاد توسعه داریم، یعنی همان نظریه ایستایی که حداقل در شکل خالص خود به بازارهای کامل بدون اصطکاک، نظر داشت. در [علم] توسعه سعی می‌کنیم فراگرد شکل‌گیری، تغییر و توسعه بازارهای سیاسی و اقتصادی، نحوه وقوع این فرآیند را درک کنیم. برای این کار مجبوریم نظریه جدیدی را به وجود آوریم یا اینکه حداقل، نظریه کنونی را به منظور تلفیق با بخش‌های ارزشمند نظریه نئوکلاسیک اصلاح کنیم...».

۱. برای مطالعه بیشتر به منبع سن (۱۳۸۶) رجوع گردد.

در همین راستا به نظر می‌رسد از آنجایی که الگوهای مبتنی بر نظریه‌های اقتصاد متعارف که بر اساس مبانی فکری- فلسفی^۱ و مقتضیات خاص شکل گرفته‌اند، در همان شرایط از کارآیی و تناسب برخوردارند و لزوماً برای سایر جوامع مناسب نیستند. بنابراین، قایل بودن به اومانیسیم، فردگرایی، اصالت لذت، نفع‌طلبی شخصی، و ... مبتنی بر یک نوع خاص خداشناسی، جهان‌بینی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی است که منجر به روش‌شناسی خاصی می‌گردد که تناسبی با دیدگاه‌ها و ارزش‌های حاکم بر یک جامعه اسلامی نخواهد داشت. بنابراین اقتضا می‌کند که بر اساس مبانی فکری و فلسفی خاص (توحید، جهان‌بینی اسلامی و ...) الگویی مناسب طراحی شود.

نهادگرایان، زمینه بحث توسعه بومی را با بیان نقش و جایگاه نهادها در شیوه کنش و رفتار افراد جامعه فراهم می‌آورند. کسانی که اندیشه نهادگرایی را پیروی می‌کنند، بر این اعتقادند که نقش و اهمیت نهادها در زندگی اقتصادی انسان‌ها، متنوع و متغیر است. از نظر آنها، ترتیبات نهادی ابزار اعمال کنترل فرصت‌طلبی‌ها می‌باشد و در راستای عوامل انگیزشی متناسب با شرایط و ارزش‌های بومی و محلی در افزایش کارآیی بسیار موثرند. ترتیبات نهادی کارآ می‌بایست منتج از شرایط حاکم بر منطقه و جامعه مورد نظر باشد. به عبارت دیگر، اگر واقعیات هر جامعه به‌عنوان ابزار کار برای طراحی قواعد کلی و الگوهای سیاستی در برنامه‌ریزی‌ها مورد استفاده قرار گیرند، می‌توان به کارآیی ترتیبات طراحی شده امیدوار بود. به طور کلی، موفقیت کارکرد یک الگو در یک جامعه، تضمینی برای موفقیت عملکرد آن در جامعه دیگر نخواهد بود.^۲

اندیشمندان نهادگرا، توسعه درون‌زا را در تغییر نهادی خلاصه می‌کنند. به طور مثال، تعریف آن چنین ارایه شده است: «... فرآیند توسعه عبارت است از بازسازی تمامی نهادهای یک جامعه بر اساس یک اندیشه و شناخت محوری جدید...» (عظیمی، ۱۳۷۸). بنابراین می‌توان لازمه اولیه یک الگوی توسعه بومی را وجود یک اندیشه و بصیرت یا به تعبیری دیگر ایجاد یک شیوه تفکر نوین دانست. به طور کلی، توسعه یک مفهوم ارزشی است که علل، مراحل، و روش و الگوی یکسانی برای همگان نمی‌توان یافت. توسعه، فرآیند بهبود و اصلاح است که برحسب مجموعه‌ای از معیارها یا ارزش‌ها سنجیده می‌شود. از آنجایی که ارزش‌ها با شرایط مطلوب جامعه ارتباط دارد و همچنین هیچگونه توافق عمومی درباره شرایط مطلوب در همه جوامع وجود ندارد، بنابراین الگوی یکسان و واحدی را

۱. بحث درباره مبانی فکری و فلسفی اقتصاد متعارف در این مقال نمی‌گنجد و خود مستلزم یک مقاله جداگانه است، چرا که باید در محورهای خداشناسی، جهان‌بینی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، ویژگی‌های مکتب اقتصاد متعارف و مکتب اسلام را به همراه پیامدهای نظری و عملی هر یک در بعد سیاست‌گذاری و اجرایی مورد بررسی قرار داد.

۲. برای مطالعه بیشتر به منبع مؤسسه (۱۳۸۷) مراجعه گردد.

نمی‌توان برای همه کشورها تجویز نمود.

از نظر برخی اندیشمندان توسعه، «... باید توجه داشت که توسعه بومی در جمهوری اسلامی ایران، به گونه‌ای تحول یک تمدن خواهد بود، یعنی یک تمدن در جریان فرآیند توسعه از بین می‌رود و تمدنی دیگر جایگزین آن می‌شود که حول محور سبک جدیدی از اندیشه و بصیرت می‌چرخد ... توسعه، یک بازی و یک ایجاد نو است، ایجاد نوین یک‌سری نهادها و سازمان‌ها حول محور یک نگرش اساسی و یک اندیشه بنیادین. نگرش اساسی دنیای جدید، نگرش برابری انسان‌هاست. برابری نه به مفهوم تساوی، بلکه به مفهوم برابری فرصت‌ها ...» (عظیمی، ۱۳۷۸).

نکته مهم در تعیین و انتخاب الگوی مناسب توسعه، مفهوم توسعه بومی است. در گذشته، عمدتاً فرضیه‌ها و مفاهیم از یک کشور یا منطقه خاص و با ویژگی‌های معین و منحصر به فرد، بدون هیچ گونه تعدیل و تطبیق به دیگر مناطق جهان که ویژگی‌ها خصوصیات و مقتضیات متفاوتی داشتند، انتقال یافته و عیناً به کار گرفته شده است. بی‌حاصل بودن این اقدامات توسعه‌ای و بعضاً دستاوردهای نامطلوب و در نتیجه تضییع منابع، به زودی این باور را در اذهان برخی اندیشمندان توسعه نشانده که هر کشوری باید در چارچوب مقتضیات و داده‌های اقلیمی و محیطی، انسانی، و نهادی خود، الگوی خاصی از توسعه را طراحی و به اجرا بگذارد که کشور نیز از این امر مستثنی نمی‌باشد.

در راهبرد توسعه بومی که به طور یقین تحت تأثیر مبانی فکری و فلسفی مکتب اسلام و باورهای خاص دینی و ارزشی خواهد بود، ساختار انگیزشی افراد نباید بر اساس فردگرایی شکل گیرد و این قاعده اقتصاد نئوکلاسیک که کل (جامعه) عبارت است از مجموع اجزای منفرد، صدق نخواهد کرد. این تعبیر مارگارت تاچر «... که چیزی به‌عنوان جامعه وجود ندارد، فقط افراد ...» تعبیری نادرست است و در ادبیات اقتصادی، از آن به‌عنوان خطای ترکیب^۱ یاد می‌شود. باید توجه داشت که آنچه تئوری نئوکلاسیک از آن غافل شده است، رابطه بین تصمیم‌های فردی و کل جامعه می‌باشد و منتقدین روش‌شناسی نئوکلاسیکی درصدد نفی مواردی از جمله منفعت شخصی نیستند، بلکه پیگیری منفعت شخصی را در چارچوب منفعت و کنش جمعی مطرح می‌سازند^۲.

از جمله عوامل مهم و تأثیرگذار در موفقیت توسعه بومی، نوع محیط نهادی، و چگونگی ترتیبات نهادی است. محیط نهادی عبارت است از مجموعه قواعد بنیادی سیاسی، اجتماعی و حقوقی که پایه و اساس برای تولید، مبادله، و توزیع ایجاد می‌کنند. قواعد که بر انتخاب‌ها، حقوق مالکیت و حقوق

1. Fallacy of Combination

۲. برای مطالعه بیشتر به منبع Commons (1934) مراجعه گردد.

قراردادها حاکم هستند، مثال‌هایی از این قواعد می‌باشند. ترتیبات نهادی، ترتیباتی هستند که بین واحدهای اقتصادی برقرار بوده و حاکم بر روش‌هایی هستند که این واحدها از خلال آنها می‌توانند با یکدیگر همکاری یا رقابت کنند. همچنین ترتیبات نهادی، ساختاری را فراهم می‌آورد که در قالب آن، اعضای جامعه می‌توانند با یکدیگر همکاری نمایند و یا مکانیسمی را فراهم آورند که بتواند مبنی بر تغییر در قوانین و یا حقوق مالکیت شوند. ترتیبات نهادی، ابزار اعمال کنترل بر فرصت‌طلبی‌ها بوده و در راستای عوامل انگیزش متناسب با شرایط و ارزش‌های بومی و محلی در افزایش کارایی موثرند. «... ترتیبات نهادی کارآمد می‌باید منتج از شرایط حاکم بر منطقه و جامعه مورد نظر باشد. به عبارت دیگر، اگر واقعیات هر جامعه به عنوان ابزار کار برای طراحی قواعد کلی و الگوهای سیاسی در برنامه‌ریزی‌ها مورد استفاده قرار گیرد، می‌توان به کارایی ترتیبات طراحی شده امیدوار بود. در حالت کلی، موفقیت کارکرد یک الگو در یک جامعه، تضمینی برای موفقیت عملکرد آن در جامعه دیگر نخواهد بود» (متوسلی، ۱۳۸۷).

توسعه بومی فرآیندی است فراگیر و همه جانبه در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی که جامعه را به سوی بهبود شاخص‌های اصلی توسعه رهنمون می‌سازد، از جمله عدالت، بهبود رفاه عمومی، رفع فقر مادی و معنوی، برابری فرصت‌ها و قابلیت‌ها، امنیت و عزت ملی و در یک جمله تعالی مادی و معنوی افراد جامعه. توسعه بومی (به عنوان یک فرآیند تغییر) در پی یک تغییر و تحول بنیادین در ابعاد مختلف است، چرا که وضع موجود قادر به پاسخگویی به نیازهای جامعه نمی‌باشد و به عبارتی دیگر، پارادایم موجود و ساختار کنونی کشور پاسخگوی این مسئله نیست که براساس بنیان‌های فکری و فلسفی مناسب و متناسبی شکل گرفته باشد. موضوع اصلی^۱، در بحث توسعه بومی «انسان» است. انسان ارزشی است که در چارچوب و قالب الگوی کلاسیکی نمی‌گنجد و نیازمند پارادایم و الگوی جدیدی است. تحقق توسعه بومی در گرو تغییر بنیادین در دو بعد است: (۱) تغییر عاملین اقتصادی^۲؛ و (۲) تغییر ساختارها^۳.

بدیهی است که رفتار و کنش کنشگران اقتصادی تحت تأثیر ارزش‌ها و باورهای برگرفته از مبانی فکری، ارزشی و ایدئولوژیک آنها می‌باشد و پرورش انسان‌هایی که در چارچوب قواعد و قوانین عقیدتی مورد نظر اسلام باشند، مستلزم تغییر در ساختارهای نهادی موجود است که علی‌رغم پیروزی انقلاب اسلامی، لزوماً از تناسب لازم برخوردار نمی‌باشند.

1. Subject Matter
2. Agents
3. Structures

مدل مفهومی توسعه بومی ج.ا.ایران

در اینجا بر اساس مباحث نظری ارایه شده، به ویژه چارچوب نظری (North (2005) و همچنین مبانی فکری و ارزشی بومی، مدل مفهومی توسعه بومی کشور ارایه گردید. اگر توسعه بومی را یک فرآیند تغییر بنیادین در ابعاد و سطوح گوناگون در نظر داشت که هدفش تغییر عملکرد اقتصاد به عنوان بستر زمینه ساز تعالی مادی و معنوی افراد جامعه باشد، مدل مفهومی توسعه بومی ج.ا.ایران را می توان با الهام از چارچوب نظری مطرح شده توسط (North (2005) در سطوح پنج گانه و با توجه به مبانی فکری و فلسفی که به طور اختصار در مقوله های جهان بینی توحیدی، هستی شناسی، معرفت شناسی و انسان شناسی قرآنی قابل تبیین است^۱، در قالب نمودار ۱ مطرح نمود.

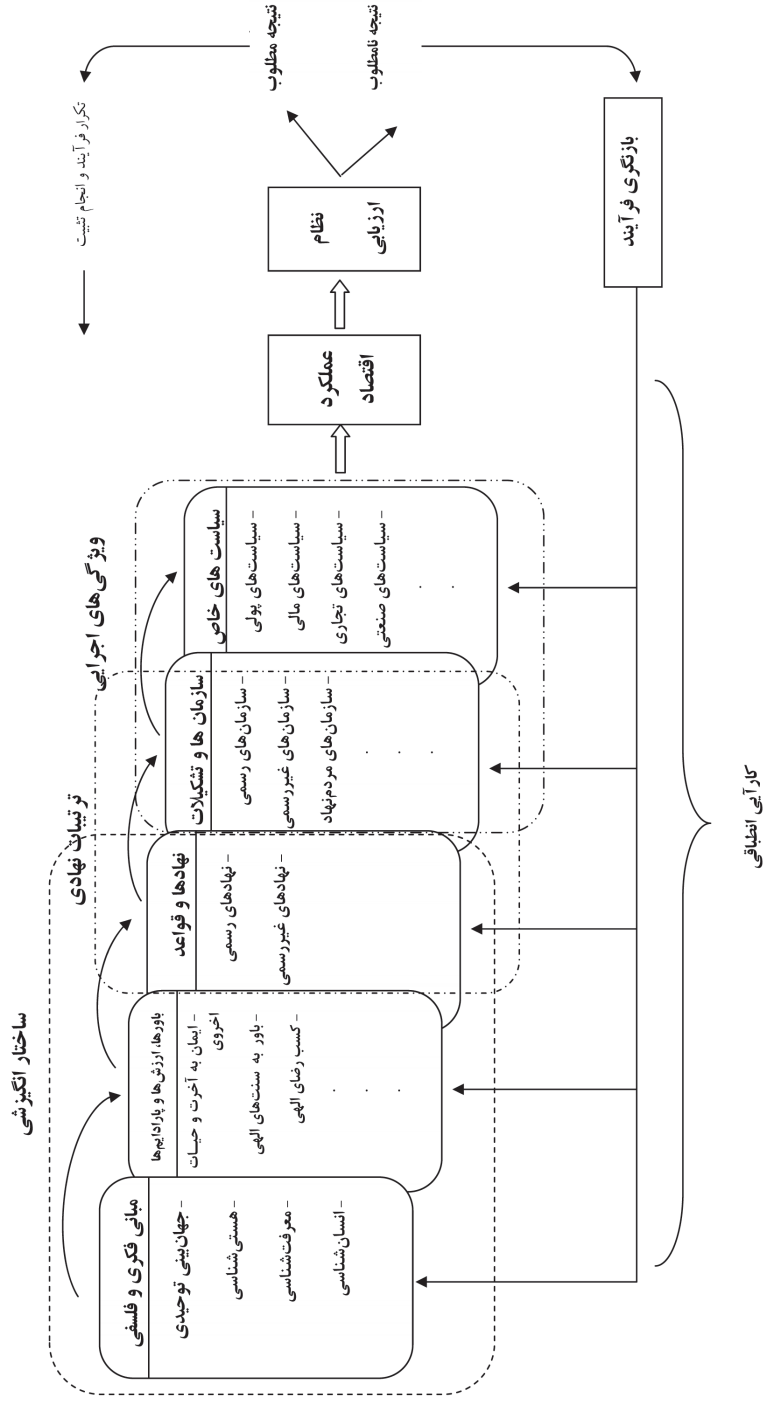
از آنجایی که جامعه در حوزه بایدها و در قلمرو نظری در چارچوب قوانین و قواعد برگرفته از آیین اسلام قرار دارد، نهاد دین، قوانین و قواعد آن، به مثابه چارچوبی است که تعیین کننده مبانی فکری، فلسفی و روح و جوهره حاکم بر قوانین رسمی و قواعد غیررسمی شکل دهنده مجموعه رفتار و کنش های فردی، جمعی خواهد بود. قانون اساسی نیز به عنوان چارچوب اصلی سایر قوانین، بر اساس آیین و شریعت اسلامی بنا نهاده شده است و به مثابه نهادی رسمی، تعیین کننده عمده ساختار و نظام قوانین و مقررات می باشد.

در قلمرو نهادهای غیررسمی حاکم بر مجموعه رفتارهای افراد جامعه از جمله کنش های اقتصادی آنها نیز مشاهده می گردد که این نهادهای غیررسمی (از جمله فرهنگ عمومی) هم به شدت تحت تاثیر نهاد دین هستند. بنابراین، دین، ارزش ها و باورهای دینی می توانند به عنوان مهمترین عامل تعیین کننده نهادی، نقشی تعیین کننده را ایفا نمایند.

همان گونه که در این نمودار مشاهده می شود سه عامل اساسی تغییر (یعنی ساختار انگیزشی، ترتیبات نهادی، و ویژگی های اجرایی) در پنج سطح ارایه گردیده است. ساختار انگیزشی رفتار کنشگران (چه در بعد فردی و چه در بعد جمعی) متشکل از سطوح سه گانه (مبانی فکری و فلسفی، باورها، ارزش ها و پارادایم ها، نهادها و قواعد) می باشد. ترتیبات نهادی نیز متشکل از نهادها و قواعد، و سازمان ها و تشکیلات است. سازمان و تشکیلات در کنار سیاست های خاص نیز ویژگی های اجرایی را تشکیل می دهد. چگونگی عملکرد اقتصادی کشور، بستگی به چگونگی شکل گیری ساختار انگیزشی، ترتیبات نهادی، و ویژگی های اجرایی (در قالب سطوح پنج گانه) دارد.

ارزش ها و باورهای کنشگر اقتصادی، برگرفته از مبانی فکری و فلسفی اش می باشد. اینکه چگونگی

۱. لازم به ذکر است که انجام این امر در این مقال نمی گنجد و نیازمند یک مقاله جداگانه است که در آینده قابل ارایه می باشد.



نمودار: مدل مفهومی توسعه بومی ج.ا.ایران

تعامل افراد در جامعه (در ابعاد مختلف) تحت چه ضوابط و قیودی خواهد بود، بستگی به ساختار نهادی دارد. نهادها همان قواعد بازی هستند که یا رسمی (مثل قانون اساسی و سایر قوانین رسمی) یا غیررسمی هستند (مانند هنجارها، آداب و رسوم، و ...). ترکیب نهادهای رسمی و نهادهای غیررسمی موجب شکل‌گیری محیط نهادی (چارچوب نهادی) می‌گردد که مناسب و متناسب بودن آن می‌تواند منجر به ایجاد یک ساختار انگیزشی مناسب برای کنشگران اقتصادی شود. سیاست‌ها و انتخاب‌ها تحت تأثیر ساختار نهادی اصلاح‌شونده قرار خواهند داشت و تغییر سیاست‌ها تحت تأثیر انتخاب‌های فردی و انتخاب‌های استراتژیک جامعه به وقوع می‌پیوندد و در نهایت وضعیت جدیدی شکل می‌گیرد که دربردارنده عملکرد اقتصادی خاصی است.

این عملکرد، در یک نظام ارزیابی خاص باید مورد ارزیابی قرار گیرد که در صورت رضایت‌بخش بودن در فرآیند تکرار و تثبیت قرار می‌گیرد و به ساختار نهادی می‌پیوندد، ولی اگر نتیجه عملکرد رضایت‌بخش نباشد، باید مورد بازنگری قرار گیرد.

بدین صورت که برحسب زمان (کوتاه‌مدت به بلندمدت) و میزان عمق بازنگری (سطحی به بنیادی) مورد بازنگری قرار می‌گیرد و فرآیند کارآیی انطباقی طی می‌شود و مجدداً این فرآیند پویا تکرار می‌گردد. در این فرآیند، قواعد رسمی^۱ در بلندمدت در اثر اجرای مناسب، تبدیل به قواعد رایج^۲ می‌شوند. به عبارت دیگر، قواعد تبدیل به عادات می‌گردد.

نتیجه‌گیری

عدم رضایت از وضعیت فعلی عملکرد اقتصادی دولت‌ها و جامعه (و نه فقط دولت‌ها)، موجب طرح این موضوع می‌شود که پارادایم‌ها و باورهای حاکم بر اقتصاد که قواعد بازی را تعیین کرده و به اجرا درآمده و عملکرد فعلی را شکل داده‌اند، دارای مقبولیت و مشروعیت لازم می‌باشند و با معیارهای ارزشی و باورهای دینی ما سازگاری چندانی ندارند، بنابراین تغییر بنیادی ضرورت می‌یابد و این تغییر یقیناً اقتضا می‌کند که در ابعاد و سطوح متعددی تحقق یابد، نه اینکه به سطح تغییر در سیاست‌ها محدود شود. این تغییر بنیادین باید در ابعاد شکل ۱ صورت پذیرد:

1. De Facto
2. De Jure



شکل ۱: ابعاد تغییر اقتصادی بنیادین

بدیهی است که بدون توجه به لزوم تغییر در ساختارها از یک‌سو و لزوم تغییر در باورهای کنشگران اقتصادی (مصرف‌کنندگان، تولیدکنندگان، سرمایه‌گذاران و ...) از سوی دیگر، نمی‌توان به اهداف توسعه بومی نایل شد. تحقق آرمان‌ها و اهداف جامعه اسلامی ایران علاوه بر ساختار مناسب، نیاز به کنشگرانی مجهز به باورهای ویژه دارد.

نکته اساسی این است که از یک‌طرف، ساختارهای موجود برگرفته از پیشینه‌ای است که لزوماً اسلامی و منطبق بر قواعد مکتب اسلام نیست و از سوی دیگر، کنشگران آن نیز زمینه و شرایط لازم جهت تعامل در فرآیند عملیاتی مورد نظر و تحقق دستورات اسلامی را ندارند و همانگونه که متوسلی (۱۳۸۹) به نقل از میچل در سال ۱۹۳۷ در تصویری که به اقتصاد پولی اشاره دارد، بیان می‌کند: «اکنون اقتصاد پولی^۱ در واقع یکی از قوی‌ترین نهادها در سرتاسر فرهنگ ما است. بی‌هیچ تردیدی، پول، طبیعت انسان خودسر را منقوش به الگوی خود کرده است و همه ما را بر آن داشته است تا در برابر محرک‌هایی که پیشنهاد می‌شود به شیوه‌هایی استاندارد واکنش نشان دهیم. پول، آرمان‌های ما را در این خصوص که چه چیز خوب، زیبا و حقیقی است، تحت تأثیر قرار داده است^۲». متأسفانه مسیر فعلی جامعه ایران نیز در همین راستا می‌باشد، لذا نیاز شدید به تجدیدنظر اساسی در ساختارها در کل نظام اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی (البته در مواردی که منجر به کاهش عدم اطمینان‌ها در جامعه شود و موجب بهبود عملکرد اقتصاد گردد) احساس می‌شود. البته تغییر عملکرد اقتصادی، فرآیندی زمان‌بر است و اقتضا می‌کند که چارچوب نهادی - که ترکیبی از نهادهای رسمی، نهادهای غیررسمی، و تشکیلات اجرایی مناسب می‌باشد - تغییر اساسی و بنیادین نماید. بدیهی است که این عملکرد نهادی در قالب یک مدل اقتصادی تحقق می‌یابد که دربرگیرنده مجموعه‌ای از نهادهای اقتصادی و

1. Monetary Economy

۲. برای مطالعه بیشتر به منبع متوسلی (۱۳۸۹) رجوع شود.

غیراقتصادی است که ساختار انگیزشی لازم را برای افراد و سازمان‌ها فراهم می‌آورد تا در فعالیت‌های مولد، مشارکت جویند.

در فرآیند گذار به سوی توسعه اقتصادی و اجتماعی باید هم ساختار و هم فرد عامل در معرض تغییر قرار گیرند. وظیفه تغییر مردم بر عهده رهبران اصلی است و حتی اگر در مراحل اولیه، تحمل ریاضت یک ضرورت باشد، نیاز به رهبر یا رهبرانی کاریزماتیک در کشورهای جهان سوم احساس خواهد شد. البته نباید از نقش و جایگاه یادگیری خودجوش^۱ و تأثیر سگرف آن غافل بود. تربیت و آموزش فرد مورد نظر و در طراز اسلام، مستلزم تغییر در ساختارها و به‌ویژه ایجاد یک ساختار آموزشی مناسب است.

نکته مهم در راستای تحقق تغییر در افراد، به‌عنوان عامل تغییر، و تغییر در ساختارها، لزوم وجود معماری برجسته و پیشگام در فرآیند طراحی و فراهم آوردن اقتضائات لازم می‌باشد. دامنه تغییرات نیز نباید به تغییر سیاست‌های اقتصادی خلاصه و بسنده شود و بازنگری در تمامی سطوح مختلف تغییر (مبانی تفکر و فلسفی، باورها، پارادایم‌ها، قواعد و نهادها، سازمان و تشکیلات، و سیاست‌ها) ضرورتی اجتناب‌پذیر برای تحقق یک تغییر بنیادین و اصولی است.

پیشنهادهای

تحقق توسعه بومی، الزاماتی را در ابعاد مختلف طلب می‌کند. در اینجا اهم آنها تحت عنوان اقتضائات و لازمه‌ها، ارایه می‌گردد:

اقتضائات فکری و فلسفی: ایجاد مکتب^۲ اقتصادی و بصیرتی نوین و بومی بر اساس آیین اسلام (لازمه تحقق این امر، بررسی دقیق رویکردها، مکاتب، پارادایم‌های متعارف، و همچنین رجوع به مبانی فکری، ارزش‌های بومی و ایجاد یک پارادایم جدید مبتنی بر جهان‌بینی، هستی‌شناسی، و انسان‌شناسی اسلامی است)؛

اقتضائات قانونی: لزوم اصلاح قواعد رسمی در کوتاه‌مدت، و اصلاح قواعد غیررسمی در بلندمدت و بهره‌جستن از کارآیی انطباقی؛

اقتضائات علمی و فناورانه: لزوم ایجاد شالوده و بنیان علمی از طریق تعامل با جهان پیرامونی جهت بسترسازی توسعه فناوری بومی؛

اقتضائات ساختاری: لزوم ایجاد تغییر در ساختارهای انگیزشی، نهادی، و اجرایی به‌ویژه در

1. Spontaneous Learning

2. School

حوزه آموزش، پرورش و یادگیری؛

اقتضانات فرهنگی و ارزشی: لزوم تغییر در باورها، ارزش‌ها و فرهنگ در ابعاد مختلف (مصرف،

کار و تولید، توزیع و تجارت و ...)؛

اقتضانات اجرایی: لزوم بازنگری و تجدیدنظر در ساختار اجرایی، نهاد بودجه، نهاد آموزش و

غیره؛

لزوم تغییر در ترتیبات نهادی: جهت کاهش شرایط عدم اطمینان در فضای کسب و کار؛

لزوم حرکت به سوی شرایط آستانه‌ای توسعه (جهت رفع یا کاهش مشکل وابستگی به مسیر)؛

لزوم پویایی نهادها و قواعد جدید بازی در ساختار جدید و رسمیت یافتن آنها؛

لزوم نهادینه‌سازی ارزش‌ها در قالب کنش جمعی و تبدیل قواعد جاری به عادات؛

لزوم بسط و گسترش اجتماعات غیررسمی و سازمان‌های مردم نهاد.

منابع

الف) فارسی

تفضلی، فریدون. (۱۳۷۵). *تاریخ عقاید اقتصادی*. چاپ دوم. تهران: نشر نی. صفحه ۳۴۲.

داو، شیلادی. (۱۳۸۷). *کنکاشی در روش‌شناسی اقتصاد*. مترجم محمود متوسلی و علی رستمیان. چاپ اول.

تهران: جهاد دانشگاهی واحد تهران. صفحات ۴۳۵-۴۲۱.

سن، آماریتا. (۱۳۸۲). *توسعه به مثابه آزادی*. مترجم وحید محمودی. چاپ اول. تهران: دانشگاه تهران. صفحات

۱۸-۵۲.

سن، آماریتا. (۱۳۸۶). *مفهوم توسعه*. مترجم شاکه سرکسیان و علی گودرزی. نشریه راهبرد یاس، سال ۸۶،

شماره ۱۲، صفحات ۱۷۸-۱۵۸.

سن، آماریتا، رودریک، دنی، هاسمن، رانیل، استیگلیتز، ژوزف، جانسون، سیمون، می‌لان، جان‌مک، وودرف،

کریستوفر و هاف، کارلا. (۱۳۸۴). *چند مقاله در زمینه موانع نهادی توسعه اقتصادی*. مترجم زهرا کریمی.

چاپ دوم. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. صفحات ۵۲-۱.

عظیمی، حسین. (۱۳۷۸). *ایران در آینه مباحث توسعه*. چاپ اول. تهران: نشر فرهنگ اسلامی. صفحات ۹۹-۹۲.

لطیفی، غلام‌رضا. (۱۳۸۸). *دیدگاه‌هایی از توسعه*. کتاب ماه علوم اجتماعی. نشریه پژوهشگاه علوم انسانی و

فرهنگی، جلد ۲۰، شماره ۲۰، صفحات ۸۵-۷۴.

متوسلی، محمود. (۱۳۸۷). *توسعه اقتصادی*. چاپ سوم. تهران: انتشارات سمت. صفحات ۴۹۱-۱۳.

- متوسلی، محمود. (۱۳۸۹). *اقتصاد نهادی: پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند*. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع). صفحات ۴۹۰-۴۸۵.
- می‌یر، جرال. (۱۳۷۵). *از اقتصاد کلاسیک تا اقتصاد توسعه*. مترجم غلام‌رضا آزادارمکی. چاپ اول. تهران: نشر می‌یر. ۲۵۰ صفحه.
- می‌یر، جرال. (۱۳۷۸). *مباحث اساسی اقتصاد توسعه*. مترجم غلام‌رضا آزادارمکی. تهران: نشر نی. صفحه ۸۴.
- می‌یر، جرال و سیرز، دادلی. (۱۳۸۲). *پیشگامان توسعه*. مترجم سیدعلی‌اصغر هدایتی و علی یاسری. تهران: انتشارات سمت. صفحه ۱۲.
- می‌یر، جرال و استیگلتز، جوزف. (۱۳۸۴). *پیشگامان اقتصاد توسعه: آینده در چشم‌انداز*. مترجم غلام‌رضا آزادارمکی. چاپ دوم. تهران: نشر نی. صفحات ۵۷۳-۲۲.
- نورث، داگلاس سی. (۱۳۸۵). *نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*. مترجم محمدرضا معینی. چاپ اول. تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه. صفحه ۲۳۹.
- ویلیامسون، اولیور. (۱۳۹۰). *نهادها و تدبیر امور توسعه و اصلاح اقتصادی*. مترجم محمود متوسلی. تجدید حیات اقتصاد نهادی: نگاهی به اندیشه‌های اقتصاددانان نهادی جدید. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع). صفحات ۴۹۰-۴۸۵.
- هتته، بزورن. (۱۳۸۸). *تئوری توسعه و سه جهان*. مترجم احمد موثقی. چاپ دوم. تهران: نشر قومس. صفحات ۱۱-۱۸.

ب) لاتین

- Commons, J. R. (1934). *Institutional economics*. NY: The Macmillan Company. pp. 1-9.
- Haq, M. U. (1995). *Reflections on human development*. UK: Oxford University Press. pp. 3-64.
- Myrdal, G. (1974). What is development. *Journal of Economic Issues*, 8(4), 729-736.
- Myrdal, G. (1978). Institutional economics. *Journal of Economic Issues*, 12(4), 771-783.
- North, D. C. (2005). *Understanding the process of economic change*. NJ.: Princeton University Press. pp. 9-38.
- North, D. C., Montzavinos, C., & Shariq, S. (2004). Learning, institutions and economic performance. *Perspectives on Politics*, 2(1), 75-80.